

خردسالان

دوست



سال هفتم
شماره ۴۴۴ ، شنبه
۲۲ مرداد ماه ۱۳۹۰
۵۰۰ تومان



خردسالان دوست

صاحب امتیاز: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)

پدر و مادر عزیز، مربی گرامی

این مجموعه ویژه‌ی خردسالان طراحی شده است. علاوه بر جنبه‌های آموزشی، تفریحی و سرگرمی، افزایش مهارت‌های عملی خردسالان از اهداف اصلی آن است. بریدن، جدا کردن، رنگ آمیزی، حتی خط خطی کردن و هر گونه فعالیت پیش‌بینی نشده از طرف کودک، می‌تواند به ایجاد ارتباط، اعتماد به نفس، شادی و رشد خلاقیت او کمک کند. او را در شیوه استفاده از مجله آزاد بگذاریم. تنها به عنوان پیشنهاد و راهنمایی در بعضی از صفحات مجله توضیحات کوتاهی درج شده است.

- مدیرمسئول: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)
- سردبیران: افشین اعلاء، مرجان کشاورزی آزاد
- تصویرگر: محمدحسین صلواتیان
- گرافیک و صفحه‌آرایی: مجتبی صلواتیان
- لیتوگرافی و چاپ: مؤسسه چاپ و نشر عروج
- امور مشترکین: محمدرضا ملازاده
- نشانی: تهران-خیابان انقلاب، چهار راه کالج، شماره ۸۸۶، نشر عروج
- تلفن: ۶۶۷۰۱۲۹۷ و ۶۶۷۰۶۸۳۳ نمابر: ۶۶۷۱۲۲۱۱

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان

۳ با من بیا ...



۴ هشت پا



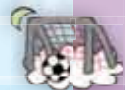
۷ نقاشی



۸ فرشته‌ها



۱۰ یک غنچه‌ی گل



۱۲ باز هم خرگوش و لاک پشت

۱۶ بازی



۱۷ جدول



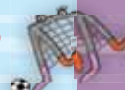
۱۸ من و دریا



۲۰ وقتی جغد آمد



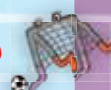
۲۲ قصه‌ی حیوانات



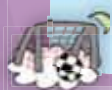
۲۴ کاردستی



۲۵ فرم اشتراک



۲۷ ترانه‌ها





پاچه‌باز

دوست من سلام.

من دروازه هستم و در یک زمین بازی فوتبال زندگی می‌کنم. توپ دوست من است، اما کار دروازه‌بان این است که در طول بازی، نگذارد توپ به من برسد! من و توپ، فصل تابستان را خیلی دوست داریم. چون بچه‌ها تعطیل هستند و خیلی وقت‌ها فوتبال بازی می‌کنند. من فکر می‌کنم، صدای خنده و شادی و بازی بچه‌ها، قشنگ‌ترین صدای دنیاست!

اما حالا وقت بازی فوتبال نیست، وقت خواندن شعر و قصه و بازی و نقاشی است. پس دست مرا بگیر و با من بیا ...



هشت پا



محمد رضا شمس

یک هشت پا بود.

کجا بود؟

توی دریا.

دریا کجا بود؟

توی کتاب

کتاب کجا بود؟

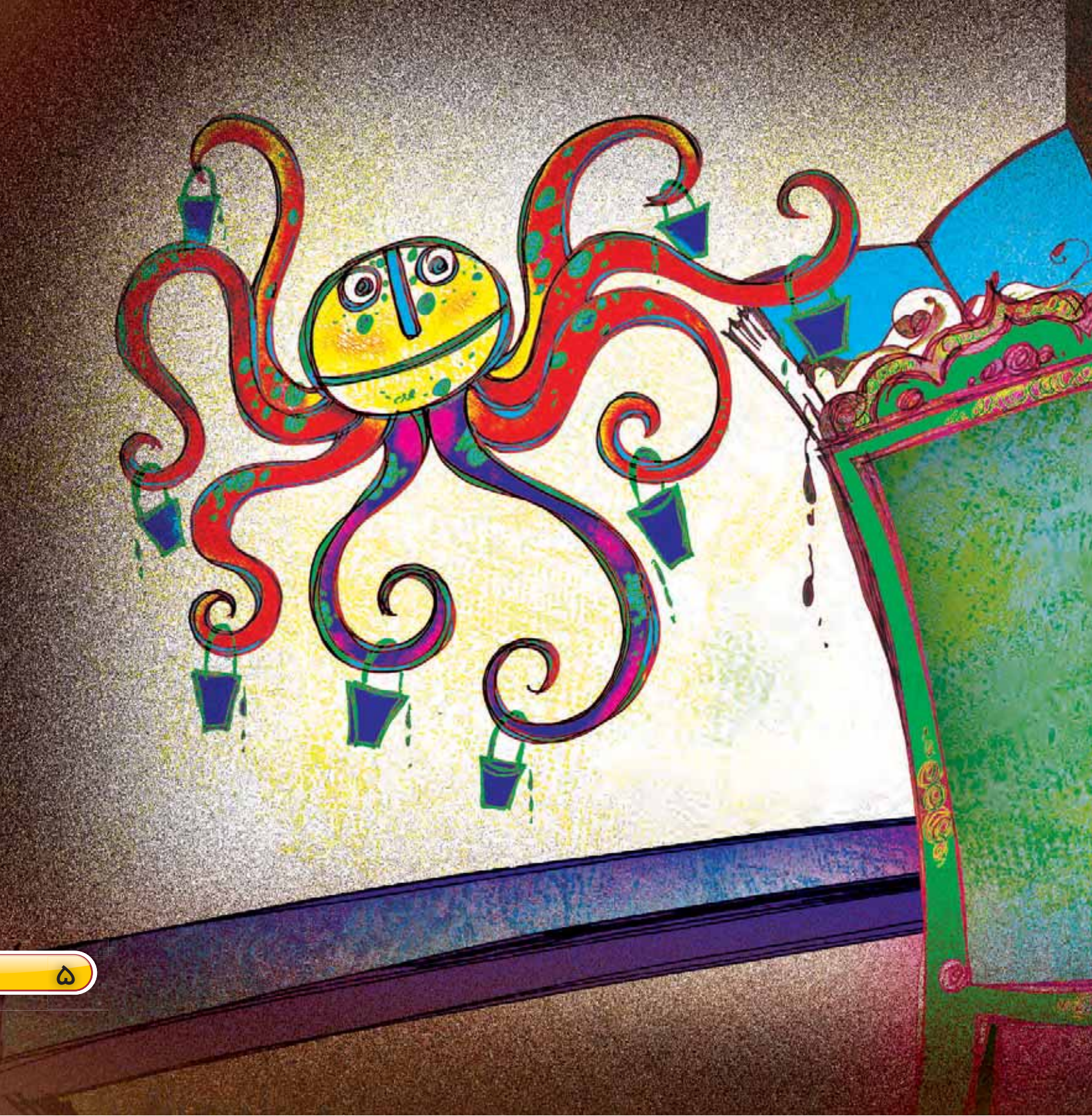
روی کمد.

کدام کمد؟

همان که یک پایه اش لقی بود.

یک روز کمد کج شد. کمی از آب دریا، از توی کتاب، ریخت پایین.

دریا گریه اش گرفت و گفت: «من آبم را می خواهم.»



هشت پا، هشت تا سطل برداشت. از تو کتاب پرید بیرون و آب‌ها را تند تند ریخت توی دریا. یک دفعه، کمد تقی صدا کرد و یک وری شد. کتاب داشت می‌افتاد. دریا داشت می‌ریخت. هشت پا، فوری با هشت تا پایش، کمد را نگه داشت. بعد چسبک ماهی را صدا کرد. چسبک ماهی به کمک هشت پا آمد. پایهی کمد را چسب زد و محکم کرد. بعد دوتایی برگشتند توی دریا.

کدام دریا؟

همان که توی کتاب بود.

کدام کتاب؟

همان که روی کمد بود.

کدام کمد؟

همان که دیگر پایهایش لقی نبود!





دایره‌های سیاه ۱ تا ۱۰ را به هم وصل کن تا شکل کامل شود. آن را رنگ کن.





فرشته‌ها



پدر بزرگ، یک کمد بزرگ دارد که توی آن پر از لباس و وسایل است. اما طبقه‌ی بالای کمد همیشه خالی است. چون آن‌جا جای جایزه‌های من است! وقتی کار خوبی می‌کنم، پدر بزرگ مرا بغل می‌کند تا جایزه‌ام را از طبقه‌ی بالا بردارم. آن وقت، آن‌جا خالی می‌ماند تا وقتی که من یک کار خوب دیگر بکنم. دیروز مادر بزرگ می‌خواست جورابش را بپوشد، اما دستش درد می‌کرد و نمی‌توانست خودش جورابش را بپوشد. من به او کمک کردم و جوراب را به پایش پوشاندم. مادر بزرگ مرا بوسید و پدر بزرگ گفت: «فکر می‌کنم باید سری به کمد بزنیم!» گفتم: «کمد جایزه‌ها؟! شما جایزه‌های مرا در کمد می‌گذارید!»

پدر بزرگ خندید و گفت: «من این کار را از امام یاد گرفته‌ام. امام همیشه بالای کمد، برای نوه‌هایشان، کتاب قصه می‌گذاشتند و وقتی کار خوبی می‌کردند، امام یک کتاب به آن‌ها جایزه می‌دادند.»

پدر بزرگ مرا بغل کرد و قد من به طبقه‌ی بالای کمد رسید. یک کتاب قصه‌ی قشنگ منتظر من بود!

پروانه‌ای چشمش
بر خانه‌ای افتاد
یک گنبد کوچک
با رنگ سبز و شاد

نزدیک آن گنبد
رفت و تماشا کرد
بال قشنگش را
بر روی هم تا کرد

یک غنچه‌ی گل بود
آن گنبد زیبا
گل توی آن خانه
خوابیده بود اما

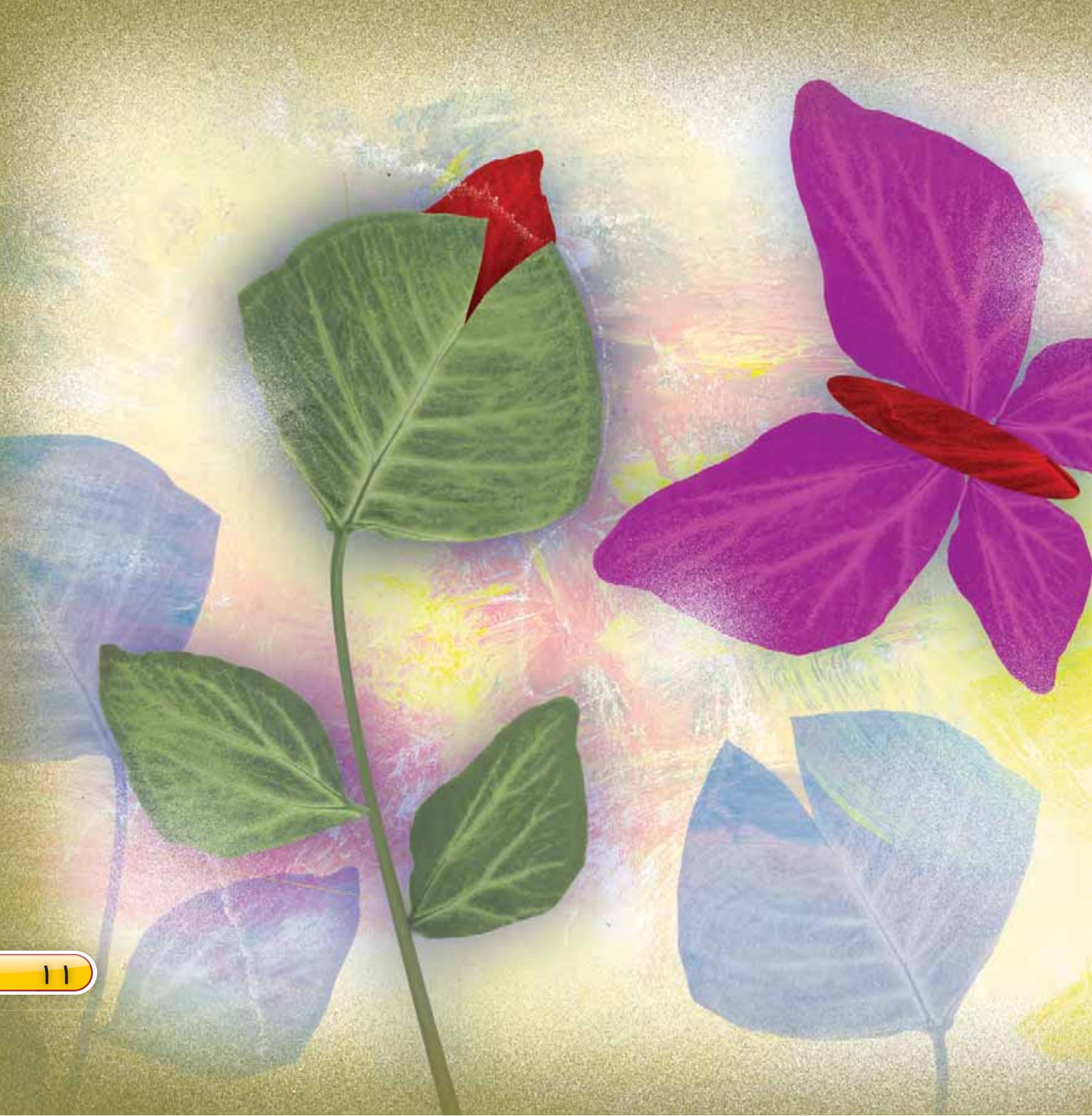
پروانه آهسته
بابال خود در زد
بیدار شد آن گل
نزدیک درآمد

از لای در وقتی
مهمان خود را دید
لبخند زد، بویش
توی هوا پیچید



یک غنچه‌ی گل

♦ ناصر کشاورز





لاک پشتی عزیز، دیکه وقتشه
که در مسابقه‌ی دو به من که خرگوش
چابک هستم بیازی!

حالا می بینی!



شرکت کنندگان مسابقه‌ی دو آماده باشند...

مسابقه
الان
شروع
می شه



این بار مثل دفعه‌ی
پیش نیست که وسط
راه خوابم بیره و بیازم!
تا ته خط پایان می دویم!

باشه. اگر تو نستی ببر!



این هم پای راست ...

الان می رسم!



چند ثانیه بعد

متأسفانه باز هم من
بازنده شدم خرگوش!

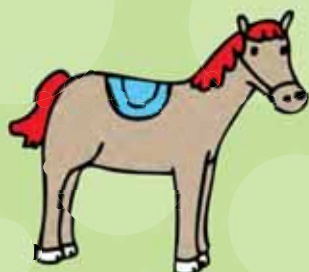
لاک پشت به سرعت از خرگوش
جلو زد و برنده شد!

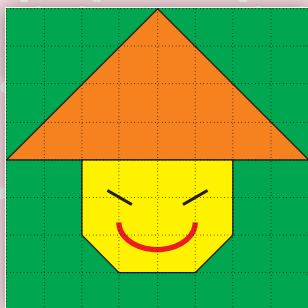




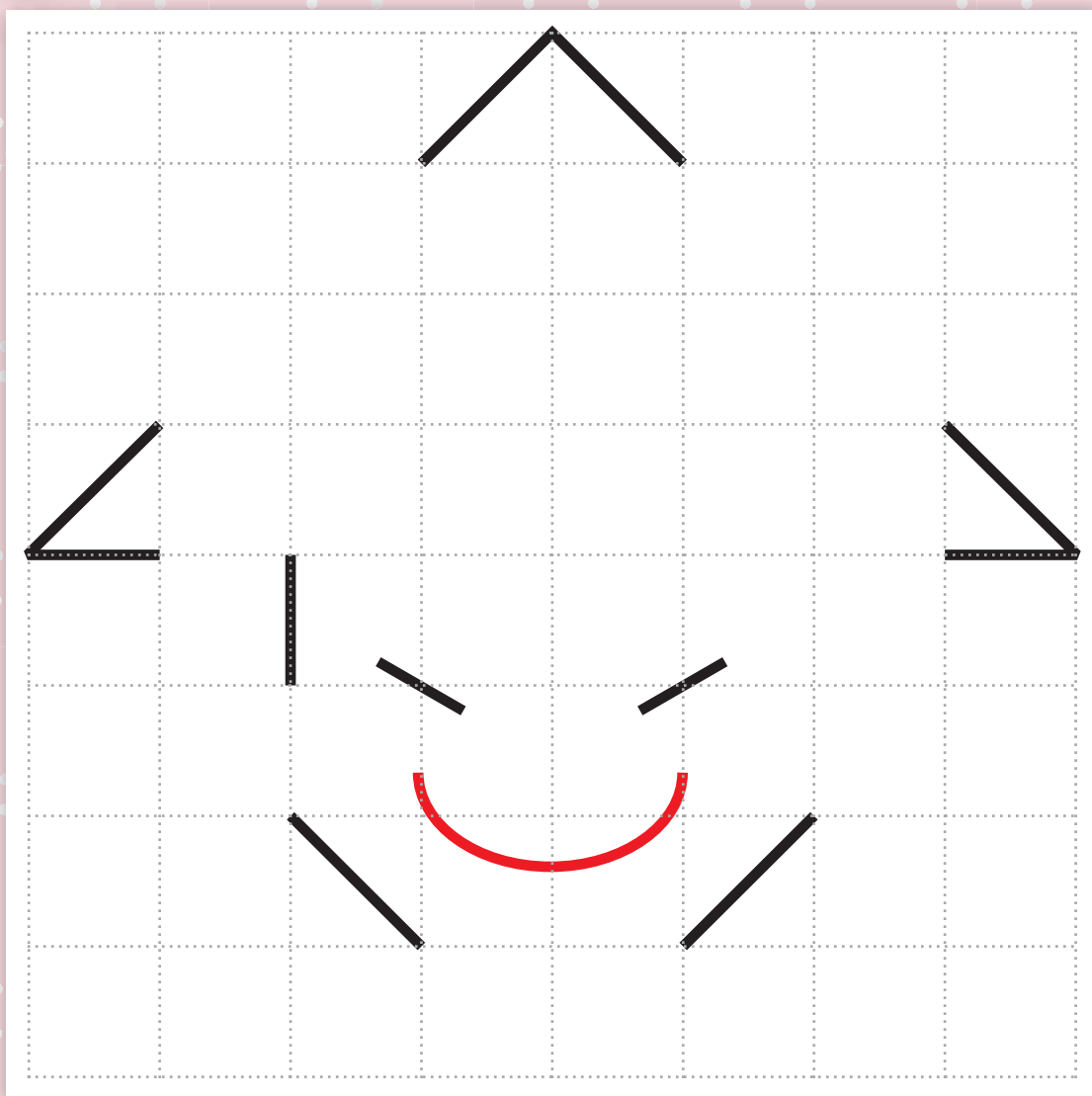


در هر ردیف یکی از شکل‌ها ناقص است! مدادت
را بردار و آن را کامل کن!





جدول را کامل و رنگ کن.



من و دریا



کنار دریا بازی می کردم که موج آمد و توپ مرا با خودش
برد. بعد موج های دریا، زیر پایم را پر از صدف کردند. من
با صدف ها بازی کردم و ماهی ها با توپ من!







وقتی جغد آمد

یکی بود، یکی نبود. غیر از خدا، هیچ کس نبود.

یک روز،  با عجله به سراغ  و  رفت و گفت: «خبر دارید که  روی

درخت وسط مزرعه لانه ساخته؟»  گفت: «خب لانه ساخته باشد!»  گفت 

شکارچی خوبی است. او  می خورد.»  گفت: «شاید تو را هم بخورد؟» 

گفت: «شاید هم مرا بخورد، هم  را!»  بال بال زد و گفت: «وای! وای  جان!

یک فکری بکن. نکند  را بخورد!»  گفت: «تا به حال پیش نیامده که  ،

 بخورد.»  گفت: «هم مثل من کوچک است.  ، حیوانات کوچک را

شکار می کند.»  گفت: «برویم از  پرسیم. ببینیم که  ،  می خورد
 یا نمی خورد.»  و  و  ، به سراغ  رفتند و ماجرای آمدن 
 را به او گفتند. وقتی  این را شنید گفت: «وای به حال  !»  بی چاره از
 ترس شروع کرد به لرزیدن.  گفت: « ،  هم می خورد؟»  کمی
 فکر کرد و گفت: « شب ها به شکار می رود و چون شب ها  در مرغدانی است.
 او را نمی خورد. اما این  بلا! شب ها به سراغ انبار و گیاهان مزرعه می رود.
 برای همین هم ممکن است  او را شکار کند.»  گفت: «پس اگر شب ها، به
 لانه بروم و بخوابم،  مرا نمی خورد؟»  گفت: «نه نمی خورد!» از آن شب به
 بعد،  مثل  و  و  ، زود به لانه می رفت و تا صبح می خوابید. 
 هم وقتی دید که شب ها، هیچ شکاری پیدا نمی کند، از آن جا رفت. با رفتن  ، دوباره
 همه چیز مثل قبل شد، اما  یک عادت خوب پیدا کرد او یاد گرفت که شب ها زود
 بخوابد، درست مثل  و  و  !

قصه حیوانات



خانم و آقای کبوتر در فکر یک لانه بودند.

۱



آنها تصمیم گرفتند روی علفهای نرم و سبز لانه بسازند.

۲



اما وقتی گربه را روی علفها دیدند، گفتند: «نه نه این گربه جوجه‌های ما را می‌خورد.»

۳



آنها روز خانم کبوتر، شانه به سر را دید که لانه‌اش بالای درخت بود.

۴



حالا آن‌ها یک لانه دارند. خانم کبوتر توی لانه،
منتظر به دنیا آمدن جوجه‌هاست.



خانم و آقای کبوتر رفتند تا یک لانه بالای درخت
پیدا کنند.



و آقای کبوتر، به دنبال غذا برای خانم کبوتر
است!





کارت پستی



دوست خردسالان

بهای اشتراک تا پایان سال ۱۳۹۰
هر ماه چهار شماره، هر شماره ۵۰۰۰ ریال

هزینه پست عادی جهت مشترکین شهرستان:
هر نسخه ۲۰۰۰ ریال

هزینه پست عادی جهت مشترکین تهران:
هر نسخه ۱۰۰۰ ریال

هزینه پست سفارشی جهت مشترکین تهران و شهرستان:
هر نسخه ۸۰۰۰ ریال

مبلغ اشتراک را به حساب جاری شماره‌ی به شماره حساب ۰۱۰۲۰۷۰۵۳۸۰۰۲ سپهر
بانک صادرات شعبه‌ی انقلاب کد ۷۶ به نام مؤسسه عروج واریز کنید.
(قابل پرداخت در کلیه‌ی شعب بانک صادرات در سراسر کشور)

فرم اشتراک را همراه با رسید بانکی به نشانی: تهران، خیابان انقلاب اسلامی، چهارراه کالج،
فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) شماره ۸۸۶ امور مشترکین مجله دوست خردسالان ارسال فرمایید.

نظرات و پیشنهادات خود را در ارتباط با اشتراک و نحوه‌ی ارسال مجلات با شماره تلفن ۰۲۱)۶۶۷۰۶۸۳۳ درمیان بگذارید.

فرم اشتراک



نام :

نام خانوادگی :

تاریخ تولد : ۱۳ / / تحصیلات

نشانی :

کد پستی :

تلفن :

شروع اشتراک از شماره : تا شماره :

امضاء



نشانی فرستنده:



جای تمپر

نشر و

نشانی گیرنده:

تهران - خیابان انقلاب اسلامی، چهار راه کالج، فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)
شماره ۸۸۶ امور مشترکان مجله هفتگی دوست خردسالان

دوست خردسالان



تزارنده ها

مصطفی رحماندوست



قان قان قان خبردار
بوق نزن و نگه دار
گاز دادی و دویدیم
به مدرسه رسیدیم
بدون بوق و ویراژ
تا این جا از تو گاراژ
تالان تالان آمدیم
خنده کنان آمدیم
نه بوق بوق و نه دودی
فکر بقیه بودیم!

